



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مدیریت علمی و مدیریت ارزشی

سخنرانی علامه محمدتقی جعفری

چکیده:

استاد علامه در این سخنرانی ابتدا تاریخچه پیدایش تفکر جدایی بین مدیریت علمی و مدیریت ارزشی را بیان نموده و سپس ویژگیهای هر یک را به اختصار بر شمرده‌اند و در پایان، نظریه خود را، مبنی بر لزوم هماهنگی و همراهی دو روش مدیریت یاد شده با استدلال، بیان فرموده‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلاق اجمعين و صلى الله على سيد الانبياء والمرسلين و خاتم السفراء المقربين ابى القاسم محمد (ص) و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين
مسأله بسیار با اهمیتی که در دورانهای اخیر، ذهن صاحب نظران را به خود مشغول کرده - شاید هم بیش از اندازه و اینقدر هم احتیاج به این گرفتاریها نبود - مدیریت علمی و مدیریت ارزشی است که هنوز هم مورد بحث است. مسأله مدیریت علمی یا مدیریت ارزشی، یکی از مصداقهای آن داستان با اهمیتی است که در تفکیک بین یک جریان علمی یا یک جریان طبیعی محض، که قوانین مقرره آنها بایستگی آنها را ذاتاً به عهده گرفته بود، با قضایای ارزشی مطرح شده است. اصل خود این جریان هنوز هم، حداقل بطور آکادمیک، افکار را مشغول کرده است. به قول بعضی از فیلسوفان، نقادیهای هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶ م) برای صرف وقت در بیکاریهای موقع فراغت متفکران کاری درست کرد؛ چون سیستم به دست نداد. هیوم بر این مسأله خیلی اصرار داشت که بین «هست‌ها» که علم می‌گوید یا فی الواقع علما می‌گویند، با بایدها و نبایدهای ارزشی چه ارتباطی برقرار است؟ پیش از ایشان صریحاً پافشاری نشده بود؛ شاید جسته و گریخته اشاره‌ای شده باشد؛ ولی او این تشکیک را به وجود آورد. البته هیوم مطلبی را بیان نکرده، کاری که کرده این است که به فلاسفه گفته مقداری با دقت بیشتر حرکت کنید. این حرف را از کارهای ایشان می‌شود نتیجه گرفت.

حالا چه باید کرد؟ سیستم فکری و فلسفی وی در این مسأله چیست؟ درست بیان نکرده ولی به هر حال این مطرح شده است و برای تسویه حسابهای کسانی که خود را از بالانگري محروم کرده‌اند بهانه مناسبی است که می‌گویند بحث جنبه علمی ندارد؛ بحث ارزشی است. بنابراین برای فریفتن خود و ناآگاهان جامعه تعبیرات و مطالب جالب و جذاب به وجود می‌آورد. نمی‌خواهیم بگوئیم اندیشمندان شرق و غرب در مقابل این جریان فکری بیکار نشسته‌اند، خیر؛ به میدان آمده‌اند و پاسخهای خوبی هم گفته‌اند؛ منتها، همانطور که در نظر شریف‌تاج هست، غالباً حرکات فکری منفی، علی‌القاعده، بیشتر مشتری دارد؛ به جهت اینکه بار تکلیف و الزام را سبک می‌کند و قید را بر می‌دارد. می‌گوید بفرما هرکاری دلت می‌خواهد بکن. اینکه از این مسأله استقبال شده

امری طبیعی است و خیلی وحشت آور نیست، اما صاحب نظران بزرگ استقبال نکرده اند حتی عرض کردم انتقادهای خوبی هم کرده اند و بسیار هم به جا بوده است. این مطلب در مدیریت هم پیش آمده؛ مدیریت علمی و مدیریت ارزشی. در هر حال، بحث باید اینطور مطرح شود که مقصود از مدیریت ارزشی چیست؛ یعنی آنجا مقتضیات، شرایط، موانع و معلولها بدون علت به وجود می آیند؟ آیا اگر گفتیم برای بشر مدیریت ارزشی ضرورت دارد، یعنی ۲ ضرب در ۲ می شود ۸۳، این گونه می شود؟ اصلاً احتمال می دهید عاقلی چنین ادعایی کند؟

مدیریت ارزشی مدیریتی است که بتواند گرد و خاک جبر و شبه جبر را از خود پاک کند و خودش حرکت کند. با کمال اختیار خود را در اختیار مدیران و رهبران بگذارد تا بعد از هفتاد و هشتاد سال نگوید من کیستم، «تبه شده سامانی، افسانه‌ای رسیده به پایانی»، فرصتها از من گذشت، مجالها از من گذشت، زیرا من یک وسیله جبری برای آنها که اداره مرا به عهده داشتند، بودم؟ اجازه بدهید من جمله‌ای برای توضیح و بطور خلاصه عرض کنم. چقدر شعرا و هنرمندان ذوقی ادبی ما، به این دنیا با نظر پست نگریستند؟ یک رباعی را من به شما عرض می‌کنم که در فرهنگ ما شایع است. نه فقط فرهنگ ما، که در فرهنگ کشورهای دیگر هم همینطور. من یک وقت می‌خواستم مرگ را از دیدگاه ارباب هنر بسنجم، دیدم همه اینها وقتی به مرگ می‌رسند می‌گویند، گذشته، هیچ هیچ. چرا؟ چون با استقلال کار نکرده اند و شخصیت در کار نبوده است. حرکت بدون شخصیت بوده است. به او گفته‌اند بگو، گفته است؛ بخند، خندیده است؛ شکست بخور، شکست خورده است. بهترین رباعی که درباره دنیا می‌گویند، گفته شده البته در این نوع زندگی، و الا خود دنیا که خیلی زیباست بحث سر این نیست.

دنیا چو حباب است و لکن چه حباب نه بر سر آب، بلکه بر روی سراب
آن هم چه سرابی که ببینند به خواب آن خواب چه خواب، خواب بد مست خراب
یک بدمست خراب، سراب را خواب ببیند؛ حباب روی آن سراب، زندگی
بدون شخصیت است و الا کهکشانشانها بد حرکت کرده‌اند؟ الکترونها انجام قانون
نکرده‌اند؟

هر سال که بهار رسیده است گلها پیام زیبایی را برای ما نیاورده‌اند؟ داستان چیست؟

داستان این است که انسان وقتی دقیقاً شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال کم و بیش زندگی می‌کند، می‌بیند اسیر عوامل جبر و شبه جبر و اضطرار و اکراه بوده و گاهی هم شبیحی از اختیار احساس کرده است؛ یعنی شخصیت نظاره‌گر و سلطه‌ای؛ سلطه‌ای که به دو قطب مثبت و منفی کار داشته است. بنابراین گاهی کسی حق دارد بگوید دنیا چو حباب است و لکن چه حباب یا لعب و لهو است.

گفت دنیا لهو لعب است و شما کودکید و راست فرماید خدا

کودکی را می‌مانید. کودک اختیار نمی‌فهمد؛ شخصیت ندارد؛ راست می‌فرماید خدای، صدق الله العلی العظیم. شخصیت در کودک در کار نیست.

آیا برای استدلال به این معنا - که اگر هم شبهاتی به وجود آورده شده است - که روش علمی در مدیریت با روشهای ارزشی نمی‌سازد، آیا ضرورت حیات مستند به شخصیت انسانها بر ما الزام نمی‌کند که این دو روش [مدیریت علمی و مدیریت ارزشی] را هماهنگ کنیم؟ می‌شود این کار را کرد.

می‌گویند، اینکه اسلامی نمی‌شود. علمی است، اگر کسی به خود اجازه بدهد که بگوید از نظر علمی بر ما اثبات نشده که انسان هویتی دارد، انسان شخصیتی دارد و اگر مستند به شخصیت خود، کار کند خود را سعادتمند می‌بیند. اگر کسی بگوید ما شخصیت را نمی‌خواهیم، ما سخن او را نمی‌فهمیم، قطعاً او هم سخن ما را نخواهد فهمید و کاری با همدیگر نداریم. بعضی اوقات افکار بزرگ را به قول بعضیها یک خنکی فرا می‌گیرد مثل یخ، خنکتر از یخ؛ می‌گوید آقا بایدها، شایدها، با «است» نمی‌سازد. بسم الله الرحمن الرحیم! شما به من دستور می‌دهید، می‌گویید انسان عادل باش به این گل هم می‌گویید عادل باش؟ خوب نمی‌گویید. شما به من می‌گویید ولا یجرمنکم شنتان قوم علی آلآ تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی. به این گل هم می‌گویید؟ آیا شما که به من می‌گویید ای انسان به تعهدهایی که می‌بندی وفادار باش؟ خود خواهی را تعدیل کن، به این گل هم می‌گویید خود خواهی را تعدیل کن؟ پس در من استعداد این هست که عادل شوم یعنی در هویت، من چنان هستم که شکوفایی ذات من با زیباترین گل هستی که عدالت است امکان دارد؛ ریشه‌ی اساسی ارزشها در ذات من وجود دارد. به جناب آقای هیوم و

پيروانش و اشخاصی که بر مدیریت علمی اصرار دارند باید گفت، آقا ما مدیریت علمی می‌خوانیم. اما می‌گوییم انسان در روشهای ارزش انسان را مراعات کند؛ یعنی فراموش نکند انسان است. آیا وقتی ما می‌گوییم نگذارید این موجود در حدّ دنده‌ها و شانه‌های ناآگاه ماشین در بیاید، این ضد علم است؟ بحث ما دربارهٔ ارزش از یک اُستیهای بسیار ضروری کشف می‌کند، اگر چه مستقیماً اختیار هم در کار است. بله من می‌توانم این دستور شما را انجام بدهم، عادل باشم، می‌توانم انجام ندهم، عادل نباشم و این مطلب را الآن خدمتان عرض خواهم کرد که تمسک به این امر [که چون انسان اختیار دارد، نمی‌شود رفتار او را تفسیر علمی کرد] هم یک اشتباه بزرگی است، گرچه بعضی از بزرگان هم مرتکب شده‌اند.

می‌گویند چون اختیار در کار است مسأله از حالت علمی خارج می‌شود؛ حتی من دیده‌ام عده‌ای نوشته‌اند که هنوز جامعه‌شناسی صورت علمی ندارد، زیرا پای انسان در کار است؛ این شوخی است. می‌گویند چون اختیار در کار است، لجاجت می‌کند، اعتراف به جرم نمی‌کند، صد سال او را جلو میز محاکمه قرار دهید اعتراف نمی‌کند، شما چه کار می‌توانید بکنید؟ از تلقین و لجاجت استفاده می‌کند می‌گوید من نیستم، در درون خود هم می‌گوید که من هستم. این مسأله در هیچ یک از موجودات دنیا وجود ندارد. آن وقت آقایان با تمسک به این مطلب می‌گویند شما چطور می‌توانید اینها را در مجاری قوانین علیّت قرار بدهید، در صورتی که هر لحظه می‌تواند بگوید فعلاً دو ضرب در دو در نظر من، تا پنج سال دیگر هفت و نیم است، این طور قرار می‌گذارم و آنوقت بعد هم اگر بخواهد دست به توان دوها می‌زند در هر دو واحد توانش کاری می‌کند که به شما می‌باوراند بشر می‌تواند این کار را بکند. اینها از این جهت وحشتشان گرفته که اختیار در کار است، بسیار خوب، اولاً بفرمایید احتمال اینکه نشود، احتمال اینکه از اختیار استفاده کند و طبق عوامل پاسخگوی سؤال ما نشود در این گلی که فعلاً در سیستم باز قرار دارد، نیست؟ یک سیب در درخت سیب که در سیستم باز در نظام طبیعت قرار گرفته است آیا احتمال ورود یک آفت جدید، احتمال نوک زدن یک پرنده‌ای وجود ندارد؟ سیستم باز است. در سیستم باز هر ادعای یقین هرگز به نتیجه و حقیقت راه

ندارد. چرا آنجا می فرمایید علمی است، وقتی به من رسید می گوید علمی نیست؟ چون می ترسید سرم را بالا بکنم سؤالاتی بکنم نتوانید جواب بدهید؟ اولاً جواب دارید، نترسید؟ سؤالات ما سؤالاتی است که حتی در اصلاح خود شماها مؤثر است ای مدیران، گردانندگان! هر کجا مجموعه در سیستم باز قرار بگیرد بطور یقین نمی شود نتیجه بدهد. می رود به حساب احتمالات و خود این یک علم است. آنجا درباره جمادات تعبیر علم می شود با اینکه نمی توان گفت قضیه صد در صد در آنجا وجود دارد، درباره اختیار هم همانگونه که آنجا شما خواهید فرمود ما به این درخت آب دادیم، هوای این زمین هم خوب است، حتی از نظر آفات نباتی هم رسیدگی کرده ایم علی القاعده ما میوه داریم. اگر احتیاط کار و خردمند باشید می گوید علی القاعده ما میوه داریم. در باره انسان نیز جامعه ای که اقتصادش درست است، فرهنگش درست است، علی القاعده از اختیارش طوری استفاده بکند که من می توانم حدس بزنم، پیش بینی کنم، همانگونه که عوامل جبری و یا شبه جبری عالم طبیعت در سیستم باز می تواند برای من میدان علم ایجاد کند و بگوید آقا حدسهایت را بزن، حدس بزن، ابطال کن، چرا نشود با احتمال در کارهای بشری هم همین کار را کرد؟ لذا خودشان می گویند هرچه زندگی بشری، ماشینی تر، اداره ریاضی اش امکانپذیرتر، احتمالات کمتر می شود. این بحث صحیح نیست و این استدلال قوی به نظر نمی رسد که اختیار نمی گذارد ارزشها، بایستیها و شایستگیها در مدار و مجرای علم قرار بگیرند. البته حتی ما این را می پذیریم که ما یک دقیقه بعد صد در صد را نمی دانیم چه خواهد شد چرا؟ چون این احتمال هست که من الآن روبرو با این برق نشسته ام یک چشمم این طرفی برود بخورد به یک واحد ناخود آگاه، بیاید از نیمه آگاه رد شود و وارد آگاه بشود، بگوید من مدتی بود دنبال گل صورتی می گشتم می شود بله. چون هیچوقت هیجانان و طغیانها قابل پیش بینی نیست.

ای برادر عقل یک دم با خود آر
دم به دم در تو خزان است و بهار
مگر صاحب نظران الهی این را نمی دانستند؟ با این حال اصرار می کردند که بشر اینطور برو، دلیل و علتش را هم برای او بیان می کردند. اگر واقعاً اختیار و ارزشها طوری است که نمی شود وارد قلمرو علم بشود، این همه دستورات در عرفان - ابن سینا در کتاب اشارات از نمط هشتم و نهم و دهم دستورات عرفانی را شروع می کند - تمام اینها

استدلال است، شوخی نیست. بحث این است؛ مثلاً فرض کنید ما الآن درباره چگونگی دریافت ربا، صدها هزار قانون نداریم چون اصلش را قبول نداریم، این معنایش این نیست که فقه ما جوابگو نیست. موضوع برای ما قابل قبول نیست. اگر موضوع برای ما قابل قبول بود هزاران فرع و اصل تنظیم می کردیم. اینجا باید در این مسأله دقت کنیم که وقتی ما می گوئیم من در این موضوع که قرار گرفته ام، نمی دانم لحظه بعدی چه می شود اما عوامل محیطی از طرف جهان از طرف هممنوع به من می گوید مسیر این است، فعلاً که گرسنه هستی بفرما سر ناهار؛ فعلاً تشنه هستی آب بخواه، فعلاً جای شما سرد است گرمش کنید؛ فعلاً دوستان آمدند آماده بحث شوید گرچه در درون من موج دریاهای روح هست صد چندان که بُد توفان نوح، منافاتی ندارد با اینکه ما اصول کلی داریم. جوامع بشری با اینها پیش آمده، برای خودشان تکنولوژی درست کرده و علوم را گسترش داده اند. این همه حرکت کرده اند، اگر نمی توانست حرکات بعدی را حدس بزند مگر می شد به این منظمی راه رفت و رسید به آخر کهکشان. پس معلوم می شود با وجود اختیار، با وجود «ممکن است چنین باشد، ممکن است چنان باشد»، بشر می تواند در مجرای علم و دانش قرار بگیرد. بنابراین استدلال کسانی که اختیار انسان را منافی علم می دانند، صحیح نیست و کسانی که استناد به این موضوع می کنند، این طرف قضیه را در نظر نمی گیرند که استعداد دریافت ارزشها در ذات من هست و انبیا، حجتهای درونی ما، اوامر و نواهی و فرهنگهای سازنده و فرهنگهای پیشرو آن را شکوفا می کنند. این مسأله ای بود که عرض کردم که تعبیر اینکه ما نمی توانیم مدیریت علمی را با مدیرتهای ارزشی همراه کنیم، صحیح نیست، چون مدیریت ارزشی اضافه می کند، می گوید شما فقط این را اضافه کنید، من کاری با شما ندارم. طرف، انسان است و در مسیر انا لله و انا الیه راجعون قرار گرفته است، حالا هر کاری می خواهی بکنی بکن. اگر آن روش علمی بیاورد انسان را به آنجا برساند که به قول تایلر بگوئیم «گوریل با هوش»، انسان بیاید تا حد یک گوریل باهوش، می فرماید علمی می شود؟ بفرمایید شما هم بگوئید چون واقعاً آن علمی تجرید شده از تمام لوازم منطقی و عقلی، وجود ندارد. آقا می دانید اصل مطلب چیست، بگو سود می خواهم (یوتیلیتاریانیزم)* نه فقط «انه لحب الخیر لشدید».

بلکه ذاتش سود و سودپرستی است. می‌گوید مگر نمی‌دانید که در ذات بشر هست که از حداقل کار حداکثر نتیجه را بگیرد؛ بسیار خوب برای ما یک انسان تا حد گوریل با هوش خیلی مفید است. بفرمایید اگر مقصود از علم این است هیچ مانعی نیست؛ اما آقا ما دربارهٔ انسان بحث می‌کنیم و پای انسان که در کار بیاید محال است روش مدیریت علمی با روش مدیریت ارزشی تفکیک بشود. چون مدیریت ارزشی منکر مدیریت علمی نیست؛ او این را منکر است. فرض کنید مدیریت علمی می‌گوید برای اینکه بتوانید اعضای سازمان خود را خوب اداره کنید باید نیازهای آنها را خوب برآورده کنید، آیا مدیریت ارزشی می‌گوید نیازهای او را برآورده نکنید؟ اصلاً چنین چیزی امکانپذیر است؟ یا مدیریت علمی می‌گوید جایگاه کار از نظر هوا و رطوبتی باید طبیعی و مفید باشد، مدیریت ارزشی می‌گوید نه این حرفها چیست؟ مدیریت ارزشی فقط یک توصیه دارد می‌گوید شما با انسان سر و کار دارید و این انسان ارزشهایی دارد که اگر آن ارزشها را مراعات نکنید نصف آنها را قیچی کرده‌اید. نصف دومش هم می‌شود گوریل با هوش، شمشیر، کدام مدیریت ارزشی می‌گوید شما نیازهای اصلی و فرعی را هیچ مراعات نکنید. تمام مقتضیات تکنیکی و علمی مدیریت، در ارزشها هست و صد در صد در مدیریت ارزشی هست. در اینجا مدیریت ارزشی خواهد گفت رضایت بی‌اساس کارگر را در نظر نگیر. انسان به چیزهایی رضایت می‌دهد که اصولاً قبولش ندارد ارزش کارش را که نمی‌داند رضایت می‌دهد. اسلام می‌گوید نمی‌شود، از این شوخیها نداریم. مدیریت ارزشی می‌گوید: «ولا تبخسوا الناس اشیاءهم کارگر، کارمند، بفهمد یا نفهمد. آیا این بد است؟ این ضد علم است؟ اگر به شما بگوید آقا به این غزه نباشید. انسان را فریب ندهید. کار جلوه‌گاه روح انسان است، تبلورگاه جان اوست. جانش آنجا مجسم شده است. خواهند گفت او به آنچه ما می‌خواهیم رضایت می‌دهد. خوب من برای اداره اهل و عیالم ممکن است رضایت بدهم برای نوشتن این صفحه ده تومان بگیرم درحالی‌که قیمتش هزار تومان است. مدیریت ارزشی می‌گوید اگر هزار تومان ارزش دارد هزار تومان به او بدهید زیرا رضایت اضطراری او، که بر یک ارادهٔ تحمیلی متوقف است نه یک ارادهٔ اختیاری و طبیعی، معتبر نیست. «ولا تبخسوا الناس اشیاءهم»، صدق الله العلی العظیم. در دو جا این آیه شریفه تکرار شده است: باز بگویید اعجاز قرآن را

چطور اثبات کنیم.

اشیاء هم عام است. کار و کالا در همه گونه‌های آن جزء شخصیت من است، وقتی از من بیرون آمده به شکل یک کالا یا یک فکری در آمده است، شما مکلفید بروید ارزش واقعی آن را پیدا کنید، این مدیریت ارزشی است. انصافاً آدم گاهی متحیر می‌ماند. ما نباید آنقدر سطحی فکر کنیم. خدایا درباره این کلمه علم به بندگانت رحم بفرما. خیلی این کلمه گمراه کننده شده است، بویژه برای علم پرستان علم نا آشنا. چون اگر ما با علم آشنا بودیم دیگر آن را پرستش نمی‌کردیم. می‌گفتیم آقا جان ما نوکر علم نیستیم، نوکر آن حقیقتیم که علم به ما نشان می‌دهد. اگر فردا بر فرض طرق دیگری پیدا شد غیر از این طرق رسمی علم، ما به دنبال او خواهیم رفت. من نوکر این نیستم که امروز این آزمایشگاه آن را نشان می‌دهد، فردا آزمایشگاه دقیقتری می‌آید می‌گوید این رارهاکن پس قداست و عظمت و شرافت علم ناشی از تصویرگری حقیقت است.

به هر حال ان شاء الله این مسأله یک مقدار در جوامع خودمان بیشتر دقت بشود که آن لذت‌گرایی و نفع‌گرایی، که خدا را شکر ما را هنوز آن چنان از خودمان بیگانه نکرده است، در بین ما رایج نشود. این واقعاً جای شکر دارد و بعضی اصلاً نمی‌توانند تصور کنند که می‌شود ماورای سودگرایی و لذت‌گرایی، آن هم سودگرایی شخصی، برای کسی در این دنیا چیزی مطرح باشد؛ لذا ملاحظه فرمودید که می‌شود این دو تا [مدیریت علمی و مدیریت ارزشی] هماهنگ باشند. چون وقتی می‌گوید ارزشی است یا علمی، خدا می‌داند این جمله به فرهنگ پیشرو بشر چه صدمه‌ای می‌زند. اینها کی باهم تضاد داشتند؟ بس است این همه تضاد انداختن ما بین قوانین عالم طبیعت و خواسته‌های انسان که او می‌تواند در قوانین طبیعت به سود مادی خودش تصرف کند و آنها را به کار بیندازد. بس است دیگر؛ خصومت بین ماده و معنا اینقدر نیست. اینها با همدیگر آشتی دارند. به هر حال این عرایض بنده بود که ان شاء الله بلکه بتوانیم دنباله‌اش را به یک جایی برسانیم.





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني